

متن پرسش

سلام: طلبی است که مدتهاست در جان حقیر افتاده است نمی‌دانم میسور است یا خیر و آن اینست می‌خواهم بدانم ذات حق آنا به آنا چه احساسی دارند و یک کسی که خدا هست و علم حضوری بخود دارد که فکر کنم مقام احدیت است و پیکره وجودی خود را یکپارچه می‌نگرد من هم می‌خواهم آن نگریستن را تجربه کنم. البته اگر تجربه وجودی بالاتری در مقام ذات دارد آن هم تجربه کنم. البته مستظهرید که تمنای اگزستانسیتی وجود من بالاتر از آنست که طلب علم حصولی نسبت به آنچه حق احساس می‌کند باشد پس اینکه بدانم خدا چه احساسی دارد کافی نیست و اگر بعلم حضوری بیابم و احساس کنم حق چه احساس می‌کند هم باز کافی نیست بنظرم طلب باید فوق احساس احساس باشد و قدمی بالاتر بردارم که فوق علم و وجدان باشد و شاید باید به تبدل وجود خود به خدا بیندیشم و انگار این انگاره که انگ وجود انسی در طول سیر و اینکه هرچه رویم باز شر بشری بودن زوال پذیر نیست و اینکه فرمودید عین ثابت تغییر پذیر نیست از همه اینها باید عبور کرد و نمیدانم مراحل سلوک بعدی چیست آیا رهی به ژرفناک ترین ژرفای حق هم هست یا اگر حقایقی در عرض و طول حق هستند رهی بر تملیکشان هست به هر رو فعلا گام اول خود را تمنای علم حصولی به علم حضوری حق نهادم بعد بقیه سیر که در فوق ذکر شد تا در ادامه به فوق فوق رسید و ستیغ وجودی خود را فوق وجود و عدم موجود نهم و به فوق وجود و عدم مستحیل و معدوم ره جویم و اگر فوقی برین فوق باشد باز بزم را برای شکار آن عنقا و اعلی از آن عنقا فرستم و کار به امکان و امتناعش ندارم و معتقدم سالک نباید درک وجودی خود را حد وجودی سلوک بداند و باید تمنای خود را غیرممکن ترین غیرممکن ها قرار دهد و قرار نهاییش را دران بیابد تو مگو ما را به آن شه راه نیست با کریمان کارها دشوار نیست به این بیندیشیم که برخی حد نهایی را تعیین ثانی گرفتند و در نتیجه از اول بازماندند و عرفایی هم که تعیین اول را مستقر نهایی خویش گرفتند طبیعتا اگر در نفس الامر برای آدمی اعلای از آن ممکن باشد و بتواند قدم به کنه عنقای مغرب نهد که من از کرم حق دور میدانم چنین نباشد از کمال این عارفان بازخواهند ماندو میتوان اندیشید آیا استاد ازل در اندیشه تلمیذانی فروتر و فرودست است یا فراتر و فربه تر به هر حال استاد رهی برین تمناها می یابید؟ و اعلی تمنای مستحیله را چه می‌دانید تا طلب کنم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظر بنده بهترین شکلی که این موضوع را می‌توان دنبال کرد، منزل ۹۹

«منازل السائرين» می‌باشد به معنای منزل «جمع». بنده سعی کرده‌ام در جلسه‌ی پنجم سوره‌ی فتح نکاتی در این رابطه مطرح شود به این معنا که:

این همان درک آرام‌آرام وحدت وجود است که هر چقدر سالک جلو برود با عمق بیشتری در آن حاضر می‌شود و جناب خواجه عبدالله انصاری در منزل «جمع» که نود و نهمین منزل از منازل صدگانه‌ی سلوک است، از آن سخن می‌گوید و می‌فرماید: «و أمّا جمع الوجود: فهو تلاشی نهاییة الاتّصال في عين الوجود مَحَقًّا.» و جمعُ الوجود عبارت است از تلاشی و فناءِ نهایت اتصال در عین وجود به صورت محق شدن آن علوم در عین وجود. و سپس می‌فرماید: «و الجمعُ غایةُ مقاماتِ سالکین، و هو طَرَفُ بحرِ التوحید.» مقام جمع، غایت مقامات سالکین است و آن کرانه‌ی دریای توحید می‌باشد.

مقام جمع مقامی است که وحدت شخصی وجود در آن جریان می‌یابد و تمام ریاضت‌ها برای همین است که برای سالک جز خدا نماند و هیچ مانع و حجابی در میان نباشد.

خوب است که به اصل جلسه که در بئر سایت هست، رجوع فرمایید. موفق باشید